

بررسی هستی‌شناسانه روایات حدوث اسماء

حمیدرضا یونسی¹

عباس همامی²

(تاریخ دریافت مقاله: 98/3/9 - تاریخ پذیرش مقاله: 98/6/16)

چکیده

پژوهش حاضر ضمن بیان تعریفی مختصر از اسم و صفت، به بیان وجوه دلالت اسماء و صفات خداوند متعال بطور اجمال در مکاتب مختلف پرداخته و به این مسأله توجه داده است که در کلام معصومین علیهم السلام اسماء و صفات خداوند دلالت بر چه چیزی دارند و ضمن دسته‌بندی این روایات، بر قاعده مهم اسم الله غیره تأکید نموده و با استفاده از آن بیان نموده که دلالت اسماء و صفات الله بر غیر خدا است.

کلید واژه‌ها: اسم، صفت، موصوف، دلالت، الله، معصومین.

1. دانشجوی دکتری الهیات و معارف اسلامی گرایش علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد

younesi313@gmail.com

اسلامی، تهران، ایران

2. استاد گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

info@hemamia.ir

1- طرح مسئله

مسأله اسماء و صفات خداوند از جمله مباحث مهم و دغدغه اصلی یک حدیث پژوه، مفسر، متکلم، عارف و فیلسوف است که سرفصل‌های متعدد و غامضی را به خود اختصاص داده است، این مسئله در برخی از بخش‌ها آنقدر پیچیده و صعب مستصعب می‌شود که بزرگان علوم دینی و شارحان حدیث و غیره با کرنش و تواضعی بس گران از کنار آن می‌گذرند؛ صاحب بحارالانوار در تبیین هشتمین حدیث باب اسماء خدای تبارک و تعالی و حقیقت آن می‌نویسد: «این حدیث از احادیث متشابه و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تأویل آن ندانند پس بهتر این است که نسبت به تفسیر آن سکوت کنیم و اقرار نماییم که فهم ما عاجز از درک آن است.» (مجلسی، 167/4)

این پژوهش بر آن شده است تا به یکی از مسائل مهم و سخت در باب اسماء و صفات که «چگونگی دلالت اسم یا صفت خداوند متعال بر او» می‌باشد، بپردازد. نکته اساسی آن است که مسئله دلالت اسماء خداوند در کلام معصومین علیهم‌السلام به گونه‌ای مطرح شده است که اسم الله را غیر او دانسته‌اند و با توجه به دسته‌بندی روایات، بر تأکید آن نیز افزوده می‌شود.

حال مسئله اصلی این است که اینکه اسم خدا غیر خداست یعنی چه؟ اندیشمندان پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند که به صورت گذرا اشاره‌ای به آنها خواهد شد، اما کوشش نویسندگان آن است که با غور در کلام معصومین علیهم‌السلام دریابد که ایشان در این باب چه فرموده‌اند؟

در این پژوهش به دنبال اثبات این مفهوم هستیم که اسماء و صفات خداوند متعال بر غیر از خداوند متعال دلالت دارند و خداوند متعال از هر نوع اسم و صفتی که بر او دلالت کند، منزّه است، در واقع اسماء مخلوقات خداوند متعال هستند؛ در نتیجه، خالق، از تمامی صفات خلق منزّه است و در پی تثبیت این اعتقاد با تتبع در کلام معصومین علیهم‌السلام بیان نماییم که این اسماء که مخلوق خداوند هستند چه کسانی می‌باشند.¹

1. البته درباره اسماء و صفات خداوند متعال، کلام بین اندیشمندان به درازا کشیده است، اما توجه به این مسأله ←

دلالت اسماء و صفات الله در کلام معصومان علیهم‌السلام

روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام در باب دلالت اسماء و صفات خداوند را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم نمود؛ دسته اول روایاتی است که دلالت بر نفی و انکار هر نوع صفتی از خداوند متعال به‌طور مطلق می‌کند. دسته دوم روایاتی است که دلالت صفات و اسمای خداوند را به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهد و دسته آخر روایاتی است که صفات را برای حضرت حق اثبات کرده است.

روایات نفی صفات

با بررسی روایات نفی صفات به این نتایج می‌رسیم که بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از خداوند متعال نفی کنیم؛ چراکه هر صفتی دلالت می‌کند که او با موصوف غیریت دارد و هر موصوفی دلالت می‌کند که او با صفت غیریت دارد؛ به عبارتی وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است و حال که صفت و موصوف در ذات خود بینونت و ثنویت دارند پس دو امر متباین و متغایر نمی‌توانند ازلی باشند.

قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشبیه است و این در حالی است که باید خداوند متعال را از دو حد خارج نمود؛ حد تعصیل و حد تشبیه؛ در نتیجه نفی تشبیه از نتایج نفی صفات است و هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هرچه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد و با توجه به روایاتی که حد را به‌طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است، روشن می‌شود که وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه و تحدید است؛ از این‌رو باید هر نوع صفتی را از خداوند متعال نفی کرد.

→ که دلالت اسم و صفت بر خداوند متعال، متفاوت از دلالت آن بر دیگر اشیاست و اسماء و صفات خداوند غیر از خود او هستند؛ چون مخلوقی از مخلوقات او هستند، تحقیق چندان نشده است جز موردی که نویسندگان مقاله یافته‌اند که مربوط به مدخل مبدأ و معاد دانشنامه امام علی (ع) است که نویسندگان آن مقاله بیشتر بحث دسته‌بندی روایات معصومین در باب حدوث اسماء در کلام علوی را مورد توجه قرار داده است.

مستندات روایی این سخن به صورت دسته بندی شده و مجرا در جدول شماره (1)

بیان شده است:

جدول 1 (روایات نفی صفات)

ردیف	روایت	توضیحات
1	أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ (سیدرضی، خطبه 1)	بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از او نفی کنیم. تعبیر «نفی الصفات عنه» در ظاهر، هم اطلاق دارد و هم عمومیت؛ زیرا هیچ گونه قیدی که صفت را به قسم خاصی محدود کند، وجود ندارد و به دلیل تعبیر «الصفات» که جمع محلا به الف و لام است، این جمله عمومیت دارد.
2	لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ (همانجا)	هر صفتی دلالت می کند که او با موصوف غیریت دارد و هر موصوفی دلالت می کند که او با صفت غیریت دارد.
3	فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سَبَّحَانَ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَى وَ مَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ وَ مَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ (همان)	وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است.
4	لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَ شَهَادَتُهُمَا جَمِيعاً عَلَى أَنْفُسِهِمَا بِالْبَيِّنَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الْأَزَلُ (صدوق، 57)	صفت و موصوف در ذات خود بینونت و ثبوت دارند و دو امر متباین و متغایر نمی توانند ازلی باشند.
5	وَ نِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ جَلَّ أَنْ تَحُلَّهُ الصِّفَاتُ بِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ وَ شَهَادَةُ الْعُقُولِ أَنَّهُ جَلَّ جَلَّالَهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ بِضَعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ (طبرسی، 200)	قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشبیه است.
6	لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ وَ لَا	نفی تشبیه از نتایج نفی صفات است.

<p>هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هر چه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد.</p>	<p>إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفَى مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوْجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ (صدوق، 40)</p>	
<p>به قرینه فقره دوم که حد را به طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است، روشن می‌شود که نفی در فقره اول نیز به صفت باز می‌گردد نه به صفت تنال به عبارتی خداوند صفتی ندارد تا بتوان آن را دریافت نه اینکه خداوند صفت دست نیافتنی ندارد.</p>	<p>فلیست له صفة تنال و لاحد يضرب له الامثال (همانجا، ص 41)</p>	<p>7</p>
<p>وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه است.</p>	<p>فَلَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَ لَا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ (همانجا، ص 71)</p>	<p>8</p>
<p>وجود صفت برای خداوند مستلزم تحدید است.</p>	<p>لَا تَصْحِيهِ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَضْمُنُهُ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تَقْيِدُهُ الْأَدْوَاتُ (همانجا، ص 37)</p>	<p>9</p>
<p>ذات الهی از هرگونه صفت امتناع دارد.</p>	<p>الْمُتَمَنِّعُ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحْاطَةُ بِهِ (همانجا، ص 69)</p>	<p>10</p>
	<p>اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (قمی، 147/2)</p>	<p>11</p>
	<p>اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (برقی 241/1)</p>	<p>12</p>
	<p>إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدَرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لَا أَيْنَ وَ حَيْثُ وَ كَيْفَ أَصْفُهُ بِالْكَيفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيْفَ الْكَيْفِ (کلینی 103/1)</p>	<p>13</p>
	<p>سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (همانجا، 102/1)</p>	<p>14</p>
	<p>وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ (الصحيفة السجادية، دعای 1)</p>	<p>15</p>

همانگونه که در این جدول ملاحظه شد، وجود هر نوع اسم و صفتی برای خداوند متعال از سوی معصومان علیهم‌السلام نفی شده است. از طرفی هم قرآن کریم فرموده: «وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (الاعراف، 180) و اسمائی را برای خداوند متعال بیان

کرده است، پس نمی‌توان این اسماء و صفات را بطور کلی نفی کرد بلکه باید به این نکته توجه داشت که ممکن است این اسماء و صفات که سفارش به خواندن آنها شده است و نتیجه این خواندن نیز شناخت است به مفهوم آن دسته از روایاتی است که دلالت صفات و اسمای خداوند را به حقایق مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهد و مؤید این کلام آن دسته از روایاتی که در جدول شماره (2) بیان می‌شود.

دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایق مستقل و مؤثر در تکوین هستی

در این دسته از روایات نه تنها صفات الهی چون عزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسته شده، بلکه آنها را مخلوق دانسته است به نوعی که در دعای کمیل، اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شود که آفرینش و اداره عالم تکوین از طریق این حقایق ربوبی حاصل می‌شود و کار تا حدی بالا می‌گیرد که اسم الله را غیر الله بیان می‌کنند و در واقع این غیر است که اسماء دلالت بر آن دارند نه اینکه این اسماء دلالت بر خداوند متعال داشته باشند؛ چرا که او را از هر نوع صفتی باید نفی کرد. به این روایات در جدول شماره (2) توجه کنید:

جدول 2 (دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایق مستقل و مؤثر در تکوین هستی)

ردیف	روایت	توضیحات
1	فَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي ظَهَرْتَ بِهِ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَانِكَ فَوَحَّدُوكَ وَعَرَّفُوكَ فَعَبَّدُوكَ بِحَقِيقَتِكَ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسَكَ لِأَقْرَبِكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ بِكَ وَلَا تَجْعَلْنِي يَا إِلَهِي مِمَّنْ يَعْبُدُ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى وَالْحَظَنِي بِلِحْظَةٍ مِنْ لِحْظَاتِكَ تَتَوَرَّ بِهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ خَاصَّةً (مجلسی، 96/91)	امام در این دعا، اسمی از اسمای الهی را نام برده که خداوند با آن، خود را بر اولیای خویش ظاهر می‌سازد. از اسم الهی به گونه‌ای نام برده که می‌توان جدایی آن را با ذات استفاده کرد.
2	فَالذَّاكِرُ اللَّهَ غَيْرُ اللَّهِ وَاللَّهُ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعَظَمَةُ لِلَّهِ وَقَالَ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ قَالَ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ	نه تنها صفات الهی چون عزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسته شده، بلکه آنها را مخلوق دانسته است.

	الْخَالِصِ (صدوق، 59)	
در دعای کمیل اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شود که آفرینش و اداره عالم تکوین از طریق این حقایق ربوبی حاصل می‌شود.	وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَّمَ كُلَّ شَيْءٍ (مفاتیح الجنان، دعای کمیل و البلد الامین و الدرع الحصین، 188)	3
أى اسم الله تعالى غير ذاته الذي هو المسمى بالاسم (مجدوب تبریزی، 223/2)	اسمُ اللَّهِ غَيْرُهُ (کلینی، 113/1)	4
اسم مخلوق است	إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْخُرُوفِ غَيْرَ مُتَّصَوِّتٍ وَبِالْإِلْفِظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ وَبِاللُّونِ غَيْرِ مَصْبُوغٍ مَنْفِيٍّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حَسُّ كُلِّ مَتَوَهِّمٍ مُسْتَبْرٍ غَيْرِ مُسْتَوْرٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَّةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعًا لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا وَهُوَ الْاسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (همانجا، 112/1)	5

اما دسته آخر از این روایات به اثبات صفت برای خداوند متعال توجه دارد اما باید به این نکته توجه داشت که حداکثر از این نصوص می‌توان استفاده کرد که از نظر معنایی و معرفتی، خداوند به چنین اسماء و صفاتی خوانده و وصف می‌شود، ولی بر اثبات صفت در خداوند متعال دلالت نمی‌کند از این رو به این دسته از روایات پرداخته نمی‌شود؛ زیرا بحث در این مقاله از معنای وجود شناختی است که این اسماء و صفات، حقیقتی در حق تعالی دارند؟ به عبارت دیگر کسی وجود اسماء یا صفات را برای خداوند رد نمی‌کند؛ چرا که نص قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام است.

اسماء و صفات مخلوقات الهی

حال با توجه به مقدمات بیان شده به نظریه خلق اسماء که مورد توجه و باور نویسندگان است ورود پیدا می‌کنیم که طبق احادیث رسیده از معصومین علیهم السلام، اسم مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال است¹ و کمالی است از کمالات مخلوق الهی؛ به این تعبیر که خداوند اسمی را خلق نموده و مابقی اسماء نیز همه دایرمدار آن اسم هستند. پس با استناد به این احادیث، تمامی اسماء الهی مخلوق هستند. حال که مخلوق واقع شده‌اند پس غیر از خالق هستند؛ چرا که آفریننده هر چیز از تمام صفات آن چیز بری است.²

در واقع اسمائی که برای خداوند متعال مطرح شده صفاتی است برای یک موصوف و صفت نیز غیر از موصوف است؛ چرا که اگر نام، همان صاحب نام باشد، باید برای هر اسمی از آنها معبودی باشد.³ در واقع این اسماء مخلوق هستند و خداوند کمالی را خلق کرده به نام علم، قدرت، حیات و به تقدیر به موجودات دیگر افاضه کرده⁴ و از این باب

1. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَسْمَاءَ بِالْحُرُوفِ غَيْرَ مُنْصَوِّتٍ وَبِاللَّفْظِ غَيْرَ مُنْطَقٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ وَبِاللَّوْنِ غَيْرِ مَصْبُوغٍ مَنْفِيٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسٌّ كُلُّ مُتَوَهِّمٍ مُسْتَتِرٍ غَيْرِ مُسْتَوْرٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَّةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعًا لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ فَأُظْهِرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا وَهُوَ الْإِسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْرُونُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ فَأُظْهِرَ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... (الكافي، 112/1) امام صادق (ع) فرمودند: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، بلفظ ادا نشود تن و کالبد ندارد، بتشبیه موصوف نشود، به رنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم‌کننده به او دست نیابد، نهان است بی‌برده، خدای آن را یک کلمه تمام قرارداد، دارای چهار جزء مقارن که هیچ یک پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان «الله» تبارک و تعالی است... (همانجا، 152/1).

2. ... بِتَشْبِيهِهِ الْمَسَاعِرَ عُرْفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ...؛ با پدیدآوردن حواس، روشن می‌شود که حواسی ندارد، و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می‌شود که دارای ضدی نیست، و با هماهنگ کردن اشیاء دانسته می‌شود که همانندی ندارد. (سیدرضی، خطبه 186)

3. ... قَالَ (بوعبدالله ع) لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَيْهَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ... (الكافي، 114/1) خدا را نود و نه نام است، اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد، ولی خدا معنی (و ذات یگانه‌ای است) که همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند.

4. اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغبیه، واختارکم لسره، و اجتنبکم بقدرته، و اعزکم بهده، و خصکم ببرهانه، و انتجبکم

است که اسم خداوند متعال غیر از خود اوست.¹ بلکه غایتی از غایات اوست همچنان امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرْتَهُ الْأَلْسُنُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ غَايَةٌ مِنْ غَايَاتِهِ وَالْمَعْنَى غَيْرُ الْغَايَةِ وَالْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَكُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مَسْمَى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَيُعْرَفُ كَيُنَوِّثُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ...» (کلینی، 113/1) در واقع دلیلی است بر رد نظر اشاعره که اسم را عین مسمی می‌دانند. (فخررازی، 21) این روایت، اسماء و صفات را غایتی از غایات الهی می‌داند نه خود خداوند متعال و بیان می‌دارد که هر موصوفی مصنوع است و صانع اشیاء غیر از موصوف است.

مسئله دیگری که این کلام را قوت می‌بخشد این فرموده امام صادق (ع) است: «فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ» (کلینی، 114/1) این حدیث به نوعی به بحث خلق بودن اسم تأکید دارد؛ چراکه پرستش معنا بدون اسم را توحید خالص معرفی می‌کند و این مویدی است در تأکید بر اسم الله غیره و الا دلیل نداشت که توحید خالص را به صرف معنا اختصاص دهد و اسم را مجزا کند! از این بیان فهمیده می‌شود که اسم علامت بوده و صاحب علامت با علامت دو چیز است نه یک چیز و طبق سخن امام رضا علیه السلام² دلیل خلق اسم خوانده شدن خداوند و در پی این خوانده شدن رسیدن به شناخت خداوند متعال است پس نباید ساده انگارانه بگوییم که منظور از صاحب علامت، همین علامت است، بلکه معنایی بالاتر در این مسأله نهفته است که به بحث اسم الله غیره ارتباط فراوانی دارد. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قابل توجه است که می‌فرماید: «... مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى

لنوره... ارکانا لتوحیده، ... و اعلاما لعباده... و آیات الله لدیکم، و عزائمہ فیکم، و نوره و برهانه عندکم... و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله... فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ (فرازی از زیارت جامعه کبیره)

1. اسم الله غیره (الکافی، 113/1).

2. وَ لَکِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ...»... ولی برای خود نامهایی برگزید تا دیگران او را به آن نام‌ها بخوانند، زیرا اگر او به نام خود خوانده نمی‌شد شناخته نمی‌شد... (الکافی، 153/1)

أَزَلِّيَّتِهِ وَبِمَا وَسَمَّهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ...¹ صفت ازلیت خداوند اینگونه تعریف شده است که چون اشیا همه حادثند پس او ازلی است نه اینکه ازلیت چیز خاصی باشد که در او وجود دارد. قدرتمند است به این معنا که بقیه عاجزند. دائم است به گواه نابودی پدیده‌ها. این نکته ظریفی است و بسیار نیاز به دقت دارد. (نک: صدوق، الاعتقادات، 14-15)

ملاخلیل قزوینی در این باره می‌نویسد: «مفهوم لفظ الله نشانی است از نشان‌های او و آن که مقصود است به آن نشان، غیر آن نشان است و آن نشان بیان کرده شده است به کنه و هر بیان کرده شده به کنه، حادث به تدبیر غیر است. و ذاتی که مدبر چیزها است، بیان کرده نمی‌شود به کنهی که معین باشد... و الله تعالی نامیده می‌شود به نام‌های خود و او غیر نام‌ها است و نام‌ها غیر اوست؛ به معنی این که اسمای مختصه و مشترکه، همگی مشتقات و مانند مشتقات‌اند و مخالف اویند در حقیقت، و حادث‌اند در اذهان حادثه، پس، از اسمای مشترکه، کسی خیال نکند که میان خالق و مخلوق، چیزی مشترک است» (قزوینی، 280/2).

قاعده دیگری که از روایات به دست می‌آید این که هر اسم و صفتی که بر زمان، مکان، قابلیت، کیفیت، همانندی، تشبیه، اشاره، شناسایی و اتکاء دلالت کند، همه غیر از خداست. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «... مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ...؛ زمان بر او نمی‌گذرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد...» (سیدرضی، خطبه 91)

از سوی دیگر در روایات آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ (حر عاملی، 173/1). حال اگر این روایت را در کنار روایت امام رضا علیه‌السلام که اسم را صفتی برای موصوف نامیدند قرار دهیم، نتیجه هویداست.

وجه دلالت اسماء و صفات خداوند

3. ترجمه: حادث بودن اشیا، گواه بر ازلیت او، و ناتوانی پدیده‌ها، دلیل قدرت بی‌مانند او، و نابودی پدیده‌ها، گواه دائمی بودن اوست.

اگر اسم صفة لموصوف است؛ از سوی دیگر خداوند متعال لایوصف است¹ پس دلالت اسم بر چیست؟

1. دلالت اسم بر جزئی از مسمی

2. دلالت اسم بر تمام مسمی

3. دلالت اسم بر غیر مسمی

کدام یک از سه حالت فوق درباره اسماء الله قابل تصور است؟ دو فرض نخست درباره خداوند متعال امکان ندارد؛ چراکه در فرض اول بحث ترکیب پیش خواهد آمد که خداوند منزله است از اینکه ترکیب در او راه داشته باشد. در فرض دوم نیز بحث تعدد اله پیش می‌آید؛ زیرا اگر اسم بر تمام مسمی دلالت کند پس باید برای هر اسم از اسماء الله یک خدا فرض شود که این نیز مردود است و تنها فرضی که قابل بحث است، مسئله دلالت اسم خدا بر غیر خداست که در روایات به آن توجه شده است.

دو نکته اینجا قابل بحث است؛ اول آنکه بحث اسم و مسمی درباره غیر خدا بالاخره به یک مصداق خارجی قابل تصور ختم می‌شود. درست است که لفظ آتش عین مسمای خود نیست، اما بالاخره با شنیدن این لفظ، هیئت آتش برای ما آشکار می‌شود، اما درباره خداوند متعال این موضوعیت ندارد؛ چراکه با شنیدن هر اسمی از خدای متعال بخواهیم هیئتی همسو با آن اسم فرض کنیم این توصیف و تشبیه² و تحدید³ است که طبق فرموده معصوم علیه السلام خدای را باید از دو حد خارج کرد؛ حد تعطیل و حد تشبیه. پس چه باید کرد؟

اینکه ما اسمی داشته باشیم به نام رحمن، رحیم، قادر، سمیع، بصیر یا... بعد بگوییم هیچ تصویری از آن نداشته باشیم و تأکید کنیم که منظور از آن غایتی از غایات است یا اینکه صفتی است از موصوف و صرفاً علامتی است، چه مفهومی دارد؟ خصوصاً که طبق روایات باید معنا را

1. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ وَكَانَ تَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (کلینی، 118/1).

1. سئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي ع يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ حَدَّ التَّعْطِيلِ وَ حَدَّ التَّشْبِيهِ. (همانجا، 82/1).

2. لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدِهِ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا وَ لَمْ تَفْعَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرِهِ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا (سیدرضی، خطبه 154).

5. تباین میان خلق و خالق¹

همه این موارد نشان از آن دارد که خداوند متعال را به خودش نمی‌توان شناخت، بلکه باید به اسمائش شناخت و اسمائش هم غیر او هستند - هویداست که در بحث اسم الله غیره منظور این نیست که خداوند عین این لفظ (فرض الله) است، چراکه درباره همه اسما این مصداق دارد، لفظ هیچ اسمی بر عین مسمی دلالت نمی‌کند جز خود اسم بما هو اسم. - دقت در این جمله ضروری است؛ در واقع این دست روایات شناخت خداوند متعال را نفی نمی‌کند، اما تعریفی از این شناخت را مورد توجه دارد که آن بحث مهم و کاربردی اسم الله غیره است. در واقع در شناخت نسبت به این غیر، شناخت خود را نهفته است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَلَا بِنَقْصٍ بَلْ وَصَفْتَهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ» (صدوق، 32) هرگاه از انبیاء علیهم السلام درباره خداوند پرسش می‌شد، حق تعالی را به حد و نقص وصف نمی‌کردند؛ بلکه او را با افعالش وصف می‌کردند و آیات الهی و آفریدگان او را بر او دلیل می‌آوردند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا قُلْنَا إِنَّهُ قَوِيٌّ لِلْخَلْقِ الْقَوِيٌّ وَ كَذَلِكَ قَوْلُنَا الْعَظِيمُ وَ الْكَبِيرُ وَ لَا يُشَبَّهُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» (مجلسی، 195/3) از آن رو او را قوی می‌خوانیم که خلق قوی را آفرید و از آن رو او را لطیف می‌خوانیم که خلقش لطیف است. به این ترتیب تشبیه میان خالق و مخلوق در این اسماء از بین می‌رود؛ زیرا خلق را به دلیل قوت و لطافت در خود آنان و خالق را به دلیل قوت و لطافت در افعال و آثارش قوی و لطیف می‌گویند (جمعی از نویسندگان، 121/2).

اگر دلالت اسماء و صفات بر غیر خداوند را بپذیریم و اتفاق نظر کنیم که شناخت او نیز با شناخت نسبت به اسماء و آیات و افعال او مقدور است؛ زیرا در روایاتی که گذشت عنوان شد که اسم، خلق شد برای خواندن خدا و با هدف شناخت او، پس می‌توان این نتیجه را

5. الذی بان من الخلق فلا شیء کمثله (همانجا، ص32)؛ وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ (همانجا، 36 و عیون الاخبار الرضا علیه‌السلام، 151/1 و طبرسی، 399/2)

عنوان کرد که شناخت خداوند متعال به مخلوقات است؛ و اسم هم از جمله خلائق است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، 114) این آیه را در کنار آیه «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (النجم، 18) قرار دهیم. در آیه نخست به این استدلال می‌شود که برای معصومین علیهم السلام که شاخص ایشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، فزونی و افزایش و حرکت به سوی علم و کمالات و در یک کلام معرفت نسبت به مهمترین مسئله یعنی الله صورت می‌پذیرد. از طرف دیگر خداوند متعال در داستان معراج بزرگترین آیات خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده است؛ نتیجه اینکه، بزرگترین آیات، بزرگترین معرفت را حاصل می‌کنند و هر که بزرگترین معرفت را بیابد بزرگترین خلق است و یکی از وجوه اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگترین خلق معرفی می‌کنند، می‌تواند همین تبیین باشد. از این رو معرفت الهی در اسماء و صفاتش نهفته شده است و آیات الهی همه اسماء اویند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جایگاهی پا می‌گذارند که هیچ کس قبل از ایشان به بدان راه نیافته است «و کان قاب قوسین او ادنی» اما در این نزدیکترین جایگاه هم می‌بینیم که خداوند متعال به ایشان آیات بزرگ را نشان می‌دهد؛ یعنی حتی در آن سطح از معرفت که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راه نیافته است بحث از آیات الهی است (نک: حدیث معراج).

دقت به این نکته ضروری است که بزرگترین اسم خدا بزرگترین آیت اوست و شناخت آن آیت نیز برترین شناخت است؛ چراکه با شناخت بزرگترین آیت، خدای متعال را از تمام صفات والای آن آیت بزرگ هم تسبیح و تقدیس می‌کنیم و معترفیم به اینکه خالق که خلقی به این عظمت دارد، خود چه عظیم است، خالق خلقی به این کرامت دارد، خود چه کریم است و قس علی هذا. از این باب است که ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین، اسماء و صفات را به خود منتسب می‌کنند؛ چراکه ایشان بزرگترین آیات خداوند متعال برای بشریت هستند.¹

1. نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَنَحْنُ حُدُودُ اللَّهِ (مناقب آل ائمه، 272/3).

به این عبارات توجه کنید: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (کلینی، 144/1) نحن الأولون، الآخرون، السابقون، الشافعون، كلمة الله، خاصة الله، أحبباء الله، وجه الله، أمناء الله، خزنة وحى الله، سدنة غيب الله، معدن التنزيل، مختلف أمر الله، منتهى غيب الله، محال قدس الله، الولاية، الهداة، الدعاة، السقاة، الحماة، من آمن بنا آمن بالله، من ردّ علينا ردّ على الله، من شك فينا شك في الله، من عرفنا عرف الله، من تولّى عنا تولّى عن الله، من تبعنا أطاع الله، نحن الوسيلة إلى الله، الوصلة إلى رضوان الله، لنا العصمة و الخلافة و الهداية، نحن معدن الحكمة و باب الرحمة، نحن كلمة التقوى و المثل الأعلى و الحجة العظمى، و العروة الوثقى، التي من تمسك بها نجا و تمت البشرى... (حافظ برسی، 61) با استناد به این روایات که فراوان در کلام معصومین علیه السلام بیان شده است، پرواضح است که ائمه علیهم السلام اسماء الله هستند و هر حرکتی در مسیر الی الله جز با توجه به ایشان و عبور از مسیر ایشان ممکن نیست؛ چون ایشان اسماء الله هستند و خواندن خداوند جز به اسمائش روا نبوده و نتیجه خواندن هم شناخت خداوند متعال است «من آمن بنا آمن بالله، من ردّ علينا ردّ على الله، من عرفنا عرف الله» مگر ایمان جز در نتیجه شناخت و پذیرش با قلب است؟ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (الحجرات، 14) پس شناخت خداوند حاصل نمی‌شود مگر به شناخت ائمه معصومین علیهم السلام. از آنجا که ابزار شناخت، اسماء معرفی شده‌اند پس می‌توان به این نتیجه رسید که دلالت اسماء بر ائمه علیهم السلام اجمعی است، و از این جهت است که اسم الله را غیره دانسته‌اند.

اسمُ اللَّهِ غَيْرُهُ، برای بیان این است که: هیچ یک از نام‌های او عَلَمِ شخصی او نیست، چنانچه جمعی بیان کرده‌اند که «اللَّهُ» عَلَم است. و جمعی نیز گمان برده‌اند که «الرحمن» نیز عَلَم است (قزوینی، 274/2) فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ؛ بیان این است که: چون اسم او غیر اوست، حادث است (همانجا، 277/2).

حال نزاع بر سر این نکته است که آیا اسم، عین مسمی است؟ یا غیر مسمی می‌باشد؟ از نظر فلاسفه، اسماء و صفات، عین ذات هستند، و از نظر عرفا، اسماء و صفات به وجهی

عین مسمی و به وجهی غیر مسمی محسوب می‌شوند، نکته قابل توجه دیگر این است که از نظر حکما و عرفا، تصور ذات، بدون صفات کمالیه، چند عیب اساسی دارد:

1. نفی و تعطیل ذات

2. نقص ذات

3. نفی و تعطیل توانائی عقل در شناخت واجب

لذا حکماء و عرفا، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت‌شناسی، مسأله اسماء و صفات را با مسأله ذات مرتبط می‌دانند و از نظر آنان انکار صفات هم به منزله انکار ذات است و هم به منزله انکار معرفت به ذات، ملاصدرا در شرح این کلام معصوم که «نفی عبارت است از ابطال و عدم...» می‌گوید: «هر کس از او معانی صفات را نفی کند، وجود ذات و علم و قدرت و اراده، و شنوایی و بینایی او را انکار کرده است» (قزوینی، 93/3) همچنین «صفات او ذات اوست و ذات او، صفات اوست؛ نه اینکه آنجا چیزی به نام ذات و چیز دیگری به نام صفت باشد تا ترکیب در خداوند لازم آید، خداوند از این، میرا و برتر است؛ بنابراین ذات او، وجود و علم و قدرت و حیات و اراده و شنوایی و بینایی است، او نیز موجود است و عالم و قادر و حی و اراده‌کننده و شنوا و بیناست». (همانجا، 339)

جوادی آملی نیز، در معرفی گروه معطله و بیان معنای تعطیل می‌نویسند: «اطلاق تعطیل و معطله در چند مورد است: نفی صفات ذاتی واجب، انقطاع فیض واجب تعالی و حدوث زمانی ماسوی الله، و اعتقاد به ناتوانی عقل در شناخت واجب تعالی و صفات او» (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، 375) بنابراین از نظر حکما و عرفا، مسأله نفی صفات ذاتی، هم در حوزه «وجودشناسی» و هم در حوزه «معرفت‌شناسی» مطرح است؛ لذا، وجود و علم و قدرت صفاتی هستند که اعتقاد به عینیت آنها با ذات، لازمه اعتقاد به موجودیت خداوند است و هر یک از این صفات، کمالی برای واجب الوجود تلقی می‌شوند و ذات فاقد کمالات مذکوره، ذاتی است ناقص و معلول که به علت وجودبخش و کمال‌دهنده دیگری محتاج است، اوصاف کمالی الهی، عین ذات اوست و چنین ذاتی به حکم عقل کامل‌تر از ذاتی است

که اوصافش عین ذات او نبوده و زائد بر ذات باشد (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71). برخی به روایات خروج از حدّین؛ «حدّ تعطیل و حدّ تشبیه» تمسّک بسته و معتقدند که منظور ائمه علیهم‌السلام از نفی تعطیل، نفی تعطیل صفات از ذات است و مسلمان نباید قائل به نفی صفات از ذات باشد که بر این آراء چند اشکال وارد است: اولاً، منظور از تعطیل، نفی وجود است، نه نفی صفات، نفی صفات از ذات، ملازمتی با نفی ذات ندارد و آنچه امام علیه‌السلام در روایت خروج از حدّین فرموده‌اند - با توجّه به صدر و ذیل سخن - به خوبی گواه است که سخن امام دلالت بر خروج از نفی وجود دارد، نه خروج از نفی صفات. (کلینی، 110/1) سائل به امام عرض کرد: «فقد حدّته اذ اثبتت وجوده؛ چون وجود او را اثبات کردی پس محدودش نمودی» حضرت در پاسخ فرمود: «لم احده و لکنی اثبته، اذا لم یکن بین النفی و الاثبات منزله؛ محدودش نکردم، بلکه اثباتش کردم؛ زیرا بین نفی و اثبات مرتبه‌ای نیست.» در فراز دیگری نیز امام (ع) می‌فرمایند: «من نفاه فقد انکره؛ کسی که او را نفی کند، پس به تحقیق او را انکار کرده است». همچنین در روایت امام رضا (ع) هنگامی که محمد بن عیسی به امام عرض کرد: «أنه شیء لا کالاشیاء، اذ فی نفی الشیئیة عنه ابطاله و نفيه؛ همانا او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر، چه. در نفی شیئیّت از او، ابطال و نفی اوست» امام علیه‌السلام نیز قول و نظر او را تصدیق می‌کنند و می‌فرمایند: «صدقت و اصبت؛ راست گفتمی و به حقیقت رسیدی» (صدوق، 107).

در روایات امام باقر و امام جواد علیهما‌السلام نیز «شیئیّت حقیقی» به منزله وجود داشتن تلقی شده و سخنان آن بزرگواران ناظر بر جنبه عینیت صفات با ذات نیست. روایت امام صادق (ع) در بیان مذهب صحیح توحید و مسأله صفات، ناظر بر هر دو مسأله نفی تعطیل در وجود و موجودی، و نفی تشبیه صفات خالق و مخلوق است؛ نکته اول؛ یعنی نفی تعطیل در وجود را با جمله «هو الله الثابت الموجود» و نکته دوم؛ یعنی نفی تشبیه را با جمله «تعالی الله عما یصفه الواصفون» بیان می‌فرمایند (کلینی، 135/1) لذا هیچ یک از این بیانات ائمه معصومین (ع) ناظر بر «اثبات صفات عین ذات» نیست و معادل دانستن «نفی

صفات از ذات» با «نفی ذات»، وجه عقلی و شرعی ندارد.

در صورت عینیت؛ نفی صفات به منزله نفی ذات است

اگرچه از نظر عرفا، ذات حق در حاق واقع، مرکب نبوده و بسیط محض معرفی می‌گردد، اما از نظر «شناخت شناسی» عرفا ذات الهی را ذو مراتب معرفی می‌کنند:

1. احدیت ذات، که در آن به هیچ وجه کثرتی را اعتبار گنجائی نیست، و در این مرتبه، غیب هویت را نه اسمی است و نه صفتی و عینی.

2. احدیت اسماء و صفات؛ که همه اسماء و صفات، مع کثرتها التی لا تحصی، با ذات یکی است.

3. احدیت افعال و تأثیرات و مؤثرات

حال اگر نفی صفت از ذات به معنی تعطیل باشد، این ایراد وارد خواهد بود و اگر صفات عین ذات باشند، باید مرتبه احدیت نیز دارای اسم و صفت باشد و اگر اسم و صفت حدّ و تعین هستند، با توجه به عینیت صفات و ذات، ذات نیز باید متعین و محدود باشد، و اگر اسم و صفت در مرتبه احدیت از ذات دور باشد، با نفی اسم و صفت از ذات، ذات هم مورد نفی قرار خواهد گرفت؛ بنابراین باید گفت، انکار اسم و صفت هیچ ملازمی با انکار ذات ندارد و می‌توان ذات را بدون تعین اسمی و صفتی مورد قبول قرار داد و اسماء و صفات هیچ عینیتی با ذات ندارند؛ همچنین با توجه به اینکه اسم و صفت از مرتبه احدیت ذات به خاطر متعین بودن و مسدود بودن اسماء و صفات به دور است؛ بنابراین اعتقاد به «عینیت اسماء و صفات با ذات» یعنی خروج از کمال توحید؛ زیرا «کمال التوحید نفی الصفات عنه» (سیدرضی، خطبه اول).

صفت یعنی حدّ، یعنی تعین و این معنا با کمال توحید که نفی صفات از ذات الهی است سازگاری ندارد؛ چه آن صفات «عین ذات» باشد و چه «زائد بر ذات»، اسماء و صفات مخلوق اند، پدیده‌اند؛ نخستین چیزی که از ذات پدیده آمده، حضرت اسماء و صفات است؛ بنابراین چگونه ممکن است ذات، متصف به صفات باشد؟ لاحدی باحدّ، و لا تعینی با تعین

سازگار نیست؛ ذات الهی لا حدّ و لا تعین است، در حالی که اسماء و صفات حدود و تعین می‌باشند؛ بنابراین، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت‌شناسی، نمی‌توان ذات الهی را متصف به اسماء و صفات دانست، اسماء و صفات که مخلوقند، خود از جلالت و عظمت ویژه برخوردارند که از جهت وجودشناسی و معرفت‌شناسی، انسان در آن حیران و سرگردان است و هیچگاه به عمق و کنه اسماء و صفات الهی، در حالی که مخلوق اند، دست نمی‌یابد؛ تا چه رسد به حقیقت ذات الهی که در آن «جفّ القلم» (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71).

بیانات و نظریات ائمّه معصومان علیهم‌السلام که ناظر بر نفی صفات از ذات است، به نفی «صفات زائد بر ذات» معنا شده و در شرح آراء ائمّه معصومین، لفظ «زائد» را کنار صفات قرار داده و آنها را بر وفق آراء خود تفسیر می‌نمایند، در حالی که صریح روایات ناظر بر نفی صفات از ذات است؛ کمال التّوحد نفی الصّفات عنه (صدوق، توحید، 57؛ کلینی، 190/1) کمال الاخلاص نفی الصّفات عنه (کلینی، 190/1) نظام توحید اللّه نفی الصّفات عنه (صدوق، 34) الممتنع من الصفات ذاته (کلینی، 190).

اما استدلال مبتنی بر ذیل روایاتی چون «الشّهادة کلّ صفة غیر الموصوف و شّهادة کلّ موصوف أنّه غیر الصّفة» با این بیان که دلیل مزبور که شهادت بر غیریت باشد، فقط شامل وصف زائد می‌شود؛ چون صفتی که عین ذات است، شهادت بر غیریت نمی‌دهد، بلکه در این حال، هم وصف شهادت بر عینیت می‌دهد و هم موصوف، شاهد بر آن می‌باشد... از شهادت دو جانبه بر غیریت، می‌توان فهمید که مدعا سلب خصوص وصف زائد است، نه اعم از آن و صفتی که عین ذات باشد (شرح حکمت متعالیه، 440) استدلالی ناقص و نارسا است؛ زیرا این استدلال، در صورتی کارساز و قابل قبول است که «صفت عین ذات» باشد، اما وقتی صفت، حدّ و تعین است و ذات الهی لا حدّ و لا تعین، هیچگاه صفت نمی‌تواند عین ذات باشد؛ بنابراین اعتقاد به صفات عین ذات، خروج از کمال توحید و کمال اخلاص است؛ ذات الهی متصف به هیچ صفتی نیست، اگر اعتقاد به زیادت صفات، دلیل بر جهل — معرفت — به خداوند است؛ انتساب صفات به ذات، دلیل بر خروج از کمال توحید است.

از واجب الوجود که بسیطة الحقیقه است، جز ذات او همه چیز سلب می‌گردد؛ چه صفات عین ذات باشد و چه صفات زائد بر ذات «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 153/1) او وجود دهنده و کمال دهنده به اسماء و صفات است.

دیگر سخن آنکه، کمال ذات به ذات است نه صفات، عرفا معتقدند که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ به عبارت دیگر، کمال واجب را در اتصاف به وصف عنوانی می‌دانند که اتصاف موصوف به آن، نیازی به سبب جداگانه ندارد و این کمال، نه در اتصاف وی به وصف اضافی محض، و نه در اتصاف او به وصف فعلی است (شرح حکمت متعالیه، 348/2) اگر کمال ذات وابسته به کمال اوصاف باشد، باید «مرتبه احدیت ذات» که در آن به عقیده عرفا اسم و صفت نیست، از مرتبه «احدیت اسماء و صفات» ناقص‌تر باشد، و این خلاف فرض عرفاست؛ زیرا مرتبه احدیت اسماء و صفات، کمال خود را از مرتبه ذات دریافت می‌کند، و در واقع مرتبه اسماء و صفات، نخستین جلوه و کثرت است که در وجود پدید می‌آید؛ بنابراین کمال ذات، وابسته به اسماء و صفات نیست، ذات بذاته دارای کمال است «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 153/1)

مضافا اینکه، اگر صفت، عین ذات و ذات، عین صفت باشد، دیگر نمی‌توان مدعی شد که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ زیرا آن عینیت، بر این وابستگی تقدم خواهد داشت؛ وابستگی نشانه نقص است؛ بنابراین، اعتقاد به وابستگی ذات به صفات، به معنی ناقص دانستن ذات است؛ در صفات فعل هم، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد؛ زیرا صدور فعل، مؤخر از وجود است و ذات علت صدور فعل است و فعل معلول او؛ در ذات الهی که بسیط محض است، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد. (بزرگ مقام، محسن، شماره 71)

از سویی دیگر، اسم و صفت حدّ و تعین است، عرفا از طرفی معتقدند که اسم و صفت حدّ و تعین است و لذا در مرتبه احدیت ذات، اسم و صفت راه ندارد، ملاصدرا در شرح اصول کافی می‌گوید: «هر اسم و صفتی محدود است، پس آفریننده اشیاء، غیر اسماء و صفات خود است، تمامی اسماء و صفات، موصوف به حدّند و دارای اسم؛ بنابراین، واجب

تعالی که به ذات خود آفریننده اشیاء است، غیر هر اسم و صفت است... ذات خداوند را غیر از او، کسی نمی‌شناسد، پس ثابت شده که ذات او غیر اسماء و صفات اوست؛ چون آنها معروف و شناخته شده‌اند» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 414/3 و 415) ذات لا تعین است و اسم و صفت، حدّ و تعین؛ بنابراین اسم و صفت نمی‌تواند عین ذات باشد، توحید خالص و کامل آن است که ذات را بدون تعین و حدود و وصف بدانیم، اسم غیر مسمّی و موصوف غیر صفت است؛ عالم اسماء و صفات، عالم آیات و علامات است و آنهاست که انسان را به سوی خداوند دلالت و راهنمایی می‌کنند. او موصوف بالآیات و معروف بالعلامات است.

سنت عرفا در عقیده به عینیت و اتحاد اسم و مسمّی، موصوف و صفت و صفات و ذات الهی، مخالف سنت انبیاء و اولیاء عظام است؛ زیرا، انبیاء و اولیاء علیهم السلام در معرفی ذات، اعلام قصور و نقص و ناتوانی می‌کنند و می‌فرمایند: تاهاست فی ادنی ادانیهما، طامحات العقول (صدوق، 41) لا تتکلموا فی ذات الله (کلینی، 125/1) الله اکبر من ان یوصف (همانجا، 159/1) کلت الالسن عن نعت ذاتک (رضی الدین حلّی، 74) اجلّ و اعزّ من ان تحیط العقول بمبلغ وصفک (همانجا، 79) انت بالمنظر الاعلی، حیث یقعر دونک علم العلماء (همانجا، 101) فلیس لاحد ان یبلغ شیئا من وصفک و یعرف شیئا من نعتک، الا ما حددته و وصفته و وقفته علیه (همانجا، 464) سئلت الانبیاء عنه، فلم تصفه بحد و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت علیه بآياته (کلینی، 193/1) اعجز الاوهام ان تنال الاّ وجوده و حجب العقول عن ان تتخیل ذاته (صدوق، 72) این همه نهی و اظهار عجز از وصف و توصیف در ذات، تنها برای عوام از مردم نیست، بلکه حکم آن عام است و عوام و عقلا و علما را جمعا دربردارد، اگر برای انبیاء و اولیاء (ع) توان و اجازه وصف من عندی، و وصف متکی به عقل و معرفت بود دیگر ضرورت نداشت که ائمه معصومین بفرمایند: لا اصفک الاّ بما وصفته به نفسک (136/1) لا یوصف الاّ بما وصف به نفسه (همانجا، 187) اصف الهی بما وصف به نفسه (صدوق، 79) نفی توصیف من عندی از جانب معصوم، خود نهی ارشادی برای غیر معصوم در توصیف متکی به عقل خود است. بنابراین، استدلال و

این مسأله آنچنان جایگاه روشنی در روایات دارد که مرحوم ملاصدرا در کتاب شرح اصول کافی در شرح حدیث 272 می‌نویسند: «بنابراین واجب است که بدانی صفات الهی برتر و بزرگتر از آن است که کسی به کنه و حقیقت آن تواند رسید — برای این که کسی در تعطیل و در تشبیه نیفتد — و چون کار در صفات الهی، بر این گونه است؛ یعنی هر کدام از آنها را حقیقتی الهی و وجودی ربّانی، بدون کثرت و تعدد می‌باشد، امام(ع) به توقیفیت (بازداشت) شرعی درباره آنها دستور داده و بر آنچه که در کتاب و حدیث آمده، بسنده کرده و فرمان به باز ایستادن از غیر آنها صادر نموده است (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 301).

نتایج مقاله

طبق بررسی‌های به عمل آمده از روایات معصومین(ع) ما حاصل سخن اینکده:

- 1- شیئیت وجه مشترک خالق و مخلوق است؛ لذا تنزیه، تشبیه، تعطیل، تحدید و تعریف در این مدار معنا می‌یابد
- 2- ذات الهی را هیچ اسم و صفتی نیست و عقل بدان ذات راهی ندارد، جز اقرار به موجودیت (شیئیت) آن ذات (خروج از حدّ تعطیل) و تأکید بر روایات نفی الصفات عنه
- 3- اسماء و صفات الهی مخلوقات الهی هستند؛ لذا هیچ عینیتی میان اسماء و صفات با موصوف و مسمّی (ذات) وجود ندارد (خروج از حدّ تشبیه و تأکید از تنزیه در این مقام مفهوم می‌یابد).
- 4- اسماء و صفات، دلیل وجود حضرت حقّ اند، و نه عین او و اسماء و صفات تکوینی (عینی) و لفظی، آنها مخلوق پروردگارند و تأکید بر روایات اثبات الصفات له از این باب است
- 5- شناخت؛ تشبیهی- تمثیلی تا تعطیل صورت نگیرد، لذا در پس این تشبیه و تمثیل، تنزیه است تا تحدید و تعریف نسبت به ذات محقق نشود.

الگوی هستی‌شناسی روایات

کتابشناسی

1. القرآن الکریم
2. الصحیفه السجادیه
3. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، 1337 ش.
4. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ تحقیق: غفاری، علی‌اکبر؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1404 ق.
5. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل ابیطالب؛ قم؛ علامه؛ 1379 ق.
6. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق: هارون، عبدالسلام محمد؛ قم؛ مکتب اعلام الاسلامی؛ بی‌تا.
7. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت؛ دار صادر؛ بی‌تا.
8. العسکری، حسن بن عبدالله؛ الفروق فی اللغة؛ بیروت؛ دار الآفاق الجدیده؛ بی‌تا.
9. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن؛ تحقیق: محدث، جلال‌الدین؛ قم؛ دارالکتب الاسلامیه؛ 1371 ش.
10. پاکتچی احمد، فقه الحدیث مباحث نقل به معنا، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، 1393 ش.
11. جوادی آملی، عبدالله؛ صورت و سیرت انسان در قرآن کریم، مرکز نشر اسراء، قم، 1390 ش.
12. حافظ برسی، رجب بن محمد؛ مشارق انوار الیقین؛ بیروت؛ اعلمی؛ 1422 ق.
13. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن؛ الفصول المهمه فی اصول الائمه؛ تحقیق: القائنی، محمد بن محمدالحسینی؛ قم؛ مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)؛ 1418 ق.
14. خمینی موسوی، روح الله؛ شرح دعای سحر؛ ترجمه: فهری، احمد؛ تهران؛ اطلاعات؛ 1376 ش.
15. همو؛ دانشنامه امام علی علیه السلام؛ تهران؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ 1387 ش.
16. سبحانی، جعفر؛ مفاهیم القرآن؛ قم؛ مؤسسه سیدالشهداء العلمیه؛ 1381 ش.
17. سیدرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، بی‌تا.
18. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ قم؛ 1367 ش.
19. صدوق، محمد بن علی، عیون الاخبار الرضا(ع)؛ تحقیق: لاجوردی، مهدی؛ تهران؛ نشرجهان؛ 1378 ق.
20. همو، الاعتقادات؛ ترجمه: حسینی؛ تهران؛ انتشارات اسلامی؛ 1371 ش.
21. همو، التوحید؛ تحقیق: حسینی، هاشم؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1398 ق.
22. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ تحقیق: خراسان، محمدباقر؛ مشهد؛ نشر مرتضی؛ 1403 ق.
23. فخررازی، محمدبن عمر؛ شرح اسماء الحسنی (لوامع البینات)؛ قاهره؛ مکتبه الکلیات الازهریه؛ 1396 ق.
24. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم؛ هجرت؛ بی‌تا.
25. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، بی‌تا.
26. قزوینی، ملاخلیل بن غازی؛ صافی در شرح کافی؛ تحقیق: درایتی، محمدحسین و احمدی جلفایی، حمید؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1429 ق.

27. قیسی القيروانی، ابن محمد مکی ابی طالب؛ مشکل اعراب القرآن؛ تحقیق: سواس، یاسین محمد؛ دمشق؛ دارالیمامه؛ 1429 ق.
28. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ تحقیق: موسوی جزائری، طیب؛ قم؛ دارالکتب؛ 1367 ق.
29. قیصری، محمد داوود؛ شرح فصوص الحکم؛ تحقیق: آشتیانی، جلال الدین؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1375 ش.
30. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ البلد الامین و الدرع الحصین؛ بیروت؛ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات؛ 1418 ق.
31. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی؛ تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛ 1407 ق.
32. همو، الکافی؛ ترجمه: مصطفوی، سیدجواد؛ تهران؛ کتابفروشی علمیه اسلامیه؛ 1369 ش.
33. مجذوب تبریزی، محمد؛ الهدایا لشعبة ائمة الهدی؛ تحقیق: درایتی، محمدحسین و قیصری-ها، غلامحسین؛ قم؛ دارالحديث؛ 1429 ق.
34. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ بیروت؛ داراحیاء التراث العربی؛ 1403 ق.
36. مجموعه‌ای از نویسندگان، موسوعة المصطلحات علم الکلام الاسلامی؛ بیروت، مکتبه لبنان ناشرون؛ 1998 م.
35. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجهوی، تهران، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، 1366 ش.